

مجله زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه سیستان و بلوچستان
سال چهارم- پاییز زمستان ۱۳۸۵

معرفی المعجم فی آثار ملوک العجم و نویسنده آن

دکتر محمد اسماعیل حنفی
دانشگاه بیرجند

چکیده

شرف الدین فضل الله حسینی قزوینی، نویسنده و شاعر قرون هفتم و هشتم است که با امرای فضلوویه یا لر بزرگ معاصر بوده، و اتابک نصرت الدین احمد لر (۶۹۵-۷۳۰) را مدح کرده است. از آثار او یکی کتاب "المعجم فی آثار ملوک العجم" است و دیگری "التّرسل النّصرتیه" نام دارد، وی شعر هم می سروده و "شرف" تخلص می کرده است. سال تولد وی ۶۶۰ و هنگام وفاتش ۷۴۰ هجری قمری است. کتاب المعجم فی آثار ملوک العجم نثری آمیخته به شعر دارد که بعضی اشعار از مؤلف است و بعضی را از دیگر شاعران گرفته است. سبک کتاب نمونه ای از نثر فنی است و مختصات آن عبارتند از: اطالۀ کلام، به کارگیری لغات دشوار و مهجور، استفاده از آیات قرآن و احادیث نبوی، استفاده از ضرب المثل های عربی و فارسی و سخنان حکیمانه.

نویسنده از شعر و نثر دیگران بهره فراوان گرفته که به نام بعضی اشاره کرده و نام عده ای را ذکر نکرده است. موضوع کتاب، تاریخ ایران است از قدیمترین ایام - یعنی از روزگار کیومرث - تا

انوشروان، اما چون به ظاهر کلام بیش از محتوای تاریخی آن توجه داشته، گزارش های او اعتبار تاریخی چندانی ندارد.

در بررسی مختصات دستوری این کتاب به مواردی از کهنگی استعمال افعال و کلمات بر می خوریم. با دقت در مسایل بلاغی کتاب متوجه می شویم که برای آرایش کلام از بسیاری آرایه های ادبی (صنایع لفظی و معنوی) بهره گرفته است که نمونه هایی در این مقاله آورده شده است.

واژگان کلیدی: المعجم، آیات قرآن، احادیث نبوی، نثر فنی.

مقدمه

با وجود این که کتاب "المعجم فی آثار ملوک العجم" تألیف شرف الدین فضل الله حسینی قزوینی از آثار خوب ادبی قرن هشتم هجری است و مدتها به عنوان کتاب درسی تدریس می شده اما تاکنون تصحیح علمی و دقیقی به همراه توضیح مشکلات آن منتشر نشده جز یک بار که در حدود ۱۲۰ سال پیش به چاپ سنگی رسیده بود. من به راهنمایی استاد ارجمند جناب آقای دکتر محمد فاضلی، تصحیح و توضیح این کتاب را به عهده گرفتم و پس از یک سال و نیم کار، آن را به پایان رساندم. این مقاله به معرفی کتاب و نویسنده آن پرداخته است.

شرف الدین فضل الله حسینی قزوینی، ادیب، شاعر و منشی معروف قرن هفتم و هشتم است. محمد بن بدر جاجرمی از او با عناوین "الامام الفاضل افتخار شعراء المتأخرین" در مجموعه خود یاد کرده و این نشانه شهرتی است که شرف الدین به عهد خود در شاعری داشته است حال آن که در روزگاران بعد شهرتش به سبب اثر متثور معروف اوست به نام "المعجم فی آثار ملوک العجم". ولادت شرف الدین فضل الله قزوینی در حدود سال ۶۶۰ هجری در قزوین اتفاق افتاد. در سال ۷۳۲ که در دشت اوجان به توسط خواجه غیاث الدین محمد به خدمت اولجایتو راه یافته و با خواجه به تبریز آمد، هفتاد و اند سال داشته است.

شرف الدین بعد از کسب فضایل مدتی در خدمت وزرای ایلخان و چندگاهی نیز در درگاه اتابک نصرت الدین احمد لر (۶۹۵-۷۳۰) از امرای فضلویه یا لر بزرگ می زیست. از ممدوحان

معروف او همان اتابک مذکور، و خواجه غیاث الدین و خواجه شمس الدین حسین بَغّال از وزرای عهد او بوده اند. وفاتش در حدود سال ۷۴۰ هجری اتفاق افتاد. (صفا، ۱۳۳۹، ج ۲: ۱۲۵۷)

مدوح شرف الدین قزوینی، نصرت الدین احمد، از اتابکان لرستان است که از سال ۵۴۳ تا ۷۴۰ هـ. ق بر شوشتر و حویزه و بصره حکومت کردند و پایتخت آنان ایذه (مال امیر) بوده است. دولت اتابکان لرستان بعد از وفات افراسیاب ثانی منقرض گردید، ولی عده ای از بازماندگان او تا سال ۸۲۷ در ناحیه لر کوچک حکومت کردند. (معین، ۱۳۴۵: ۲۱۲۵)

از آثار او یکی همین المعجم فی آثار ملوک العجم است که درباره آن بیشتر خواهیم گفت و اثر دیگرش کتابی است به نام "الترسل النصرتیه" که بعد از سال ۷۲۷ هجری به نام اتابک نصرت الدین در فن انشاء و ترسل نوشته است.

شعرویی: شرف الدین فضل الله در قصاید خود غیاث الدین محمد و شمس الدین بَغّال و اتابک نصرت الدین را مدح می کرده، و در شعر "شرف" تخلص می نموده است. از اشعار او در جنگها و مجموعه های اشعار مقداری پراکنده است، از آن جمله قصیده ای مصنوع است که شرف الدین آن را به پیروی از قصیده مشهور جمال الدین محمد بن ابوبکر قوامی مطرزی موسوم به "بدایع الاسحار فی صنایع الاشعار" سروده و آن را نزهة الابصار فی معرفه بحور الاشعار نامیده است با این مطلع:

از اعتدال نسیم صبای عنبر بار عروس گل بخرامید سوی صُفّه یار

(صفا، همان: ۱۲۵۸)

علاوه بر این در کتاب المعجم فی آثار ملوک العجم هم قسمت عمده اشعاری که آمده، سروده خود شرف الدین فضل الله حسینی است که متناسب با مقام و مقال سروده است.

قبل از معرفی کتاب المعجم فی آثار ملوک العجم لازم است مختصات نثر قرن های هفتم و هشتم را باختصار بیاوریم، زیرا آن خصوصیات بر این کتاب تطبیق می کند. یکی از مختصات انشاهای ساده قرن های هفتم و هشتم فراوانی لغات عربی است و قطعاً در آثار مصنوع این

فراوانی محسوس تر خواهد بود، و بنا به نوشتهٔ دکتر صفا "نثر مصنوع در این عهد همان اختصاصاتی را دارد که در پایان قرن ششم و آغاز قرن هفتم داشت، و مانند همان دوره در حقیقت همدوش و هم آهنگ با نثر ترسل پیش می رفت؛ قوس صعودی این شیوه تا اوایل قرن هشتم بالا می رود و از آن پس آهنگ زوال می کند. (همان، ج ۳: ۱۱۵۷)

کتاب المعجم فی آثار ملوک العجم در همین اوج مصنوع نویسی تألیف شده است و این تصنع و تکلف را در جای جای کتاب بخصوص در صفحات آغازین و مباحث اعتقادی و اخلاقی و معرفی اشخاص می بینیم، بنابراین سبک نگارش کتاب، سبکی مصنوع و مزین و مشکل به روش منشیان است، "سر سلسله مؤلفان این گونه نثر، عظاملک جوینی صاحب تاریخ جهانگشاست، وی تاریخ خود را در پاره ای موارد به نثر مزین و شیوایی که گاه تا آسمان شعر اوج می گیرد به نگارش درآورده (همان: ۱۱۵۷)

عظاملک تسلیم شیوه مترسلان نبود بلکه تصنع و تزین کلام برای او حکم نوعی ذوق آزمایی و سخن آرای داشت، اما پیروان وی به حقیقت و معنی کار استاد پی نبردند (همان: ۱۱۵۸) دکتر صفا، "شرف الدین قزوینی" را یکی از دنبال کنندگان سبک جوینی معرفی کرده است که مطالعه در آثار آنان نشان می دهد که همگی آنها انشاء مزین و آراستهٔ پایان قرن ششم و آغاز قرن هفتم را به انشایی کاملاً مصنوع و حتی متصنع و متکلف تبدیل نموده، از این راه مقدمات زوال آن را فراهم ساخته اند (همان: ۱۱۵۸) ایشان در مورد تعقیب کنندگان شیوهٔ عظاملک چنین اظهار نظر داشته اند: "کسی از آن میان نتوانست از توانایی عظاملک در این شیوه برخوردار باشد" (همان: ۱۱۵۸)

مختصات نثر کتاب

نثر کتاب نثری است آمیخته به شعر؛ اشعار فارسی این کتاب بیش از ۱۱۵۰ بیت است و حدود ۲۶۰ شعر عربی هم در این کتاب آمده است. نویسنده به تناسب مقام و مقال از خود یا

دیگر شاعران اشعاری آورده است. اشعار خود او به استواری نثرش نیست اما به هر حال نشانه آن است که در شاعری دستی دارد. در استفاده از شعر یا نثر دیگران هیچ معنی نمی بیند، گاهی با ذکر نام و گاهی بدون ذکر نام اشعاری نقل می کند، و گاهی شعر دیگران را با تغییرات جزئی در لفظ یا معنی می آورد تا بر رونق کلام خویش بیفزاید.

نکته ای که مورد توجه ناقدان و سخن سنجانی چون ملک الشعرای بهار قرار گرفته، توجه به تناسب نظم و نثر است، وی معتقد است: "غیر از کلیله که تا حدی این رعایت در آن شده است سایر کتب ادبی از این حیث ناتمام است ... در رسایل بهاء الدین بغدادی نظم مناسب کمتر است، همچنین مرزبان نامه از این حیث فقیر است و به پای کلیله نمی رسد ... ، و صاف الحضره در حسن انتخاب شعر دقت نکرده، و غالب اشعار را از خود آورده، و گاهی شعرهای دور و دراز و مفصل ذکر کرده است، و گاهی هم در صفحه ای به یک مصراع یا یک بیت قناعت ورزیده است، اما شیخ سعدی در این رشته بهتر از همه از عهده برآمده است، و اگر کسی اعتراض کند که این از آن است که وی به شعر خود قناعت کرده، و برای چنین کسی این رعایت دشوار نیست، گوئیم: و صاف و مؤلف تاریخ معجم نیز چنین کرده اند، معهداً تناسب را رعایت نکرده اند." (بهار، ۱۳۴۹، ج ۳: ۱۲۸)

اطالۀ کلام با تطویل سخن

اطالۀ کلام ویژگی دیگری است که در این کتاب به چشم می خورد و از خصوصیات نثر فنی این دوره است. نویسنده در بسیاری از موارد کوتاه گویی را رها کرده و برای یک معنی کوتاه از کلمات و عبارات دور و دراز بهره جسته است تا بتواند در برابر خواننده کتاب جلوه های گوناگون ادبی پدید آورد. مثلاً در مورد خوی و سرشت ضحاک به جای این که ستمگری او را در کوتاه ترین عبارت بیان آورد. می نویسد: "مشهور است که ضحاک پادشاهی پرخاشجوی و شهریاری درشت خوی بود، سموم خشمی که آب حیات را طبیعت آذر دادی، و ژاله را در چشم ابر شعله اخگر ساختی، چون فلک بر پیر و جوان نبخشودی، و چون اجل بر

خرد و درشت ابقا نکردی، غرّت ملک و نخوت شاهی و سطوت جبروت و شیطنت غرور، طبع او را چنان بر لجاج باعث بودند که به کفایت امور و موافقت جمهور التفات نمی نمود، و فرط کبریا و وفور عظمت بر بلندی قدر و کمال حشمت، شیطان نفس بدفرمای او را بدان می داشت که از سمت جور و بیداد نفاذی نمی جست، گویی از خشم خدای آفریده بود، و به شیر مقت و غذای غضب او پرورش یافته بود. (حسینی قزوینی، بی تا: ۲۳۸) می بینیم که معانی در پرده ای از الفاظ و ترکیبات و صنایع لفظی پوشیده شده است، چنان که خواننده را به جای این که به مطالب تاریخی متوجه سازد، به الفاظ و ترکیبات جلب می کند، که اگر سخن، ساده، کوتاه، و بدون سجع و موازنه و تلمیح و تشبیه بیان می شد هیچگونه لطف و زیبایی نداشت.

نمونه دیگر به جای این که بگوید: (در پیری دعا کردم تا خدا به من فرزندی بدهد و او هم دعا را پذیرفت و فرزندی عطا کرد) می گوید: "شبهای تاریک به صومعه های دور و نزدیک رفتم و رو و پیشانی به زمین عجز و ناتوانی نهادم، و در حال پیری و اسیری، افتان و خیزان چراغ "وَ اشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَبِيًّا" بر فرق گرفتم و به غربال مژگان چون خاک بیزان، تراب هر محراب بیختم تا تیر دعا تأثیر کرد، و از گشاد کمان "رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا" بر نشانه "أَنَا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ" کارگر آمد، و دایه الطاف کردگار پسری در مهد رضاع، به شیر اصطناع پرورده در کنارم نهاد. (همان: ۴۵)

بیان یک مضمون به صورتهای مختلف هم یکی دیگر از مختصات سبکی این کتاب است که گونه ای از تطویل کلام شمرده می شود: مثلاً

ان فریدون لم یکن ملکا و لم یکن بالعیر معجونا

بالبر و الجود نال مرتبه فجد و احسن تکن فریدونا

ترجمه:

فریدون فرخ فرشته نبود زمشک و زعنبر سرشته نبود
به داد و دهش یافت اونیکویی تو داد و دهش کن فریدون تویی

(همان: ۱۴۷)

آهنگ جمله ها و به کارگیری لغات مهجور و دشوار:

خصوصیت دیگر نثر فنی که جزو عوامل زیبایی آن نیز به شمار می آید، آهنگ کلمات در جمله است که با تقارن و تناسب الفاظ و ترکیبات دیگر حاصل می شود، و با ترکیبات هم آهنگی در سجع ها و قرینه های جمله ها به کار رفته است. تنها چیزی که موجب انتخاب این گونه کلمات و پدید آوردن ترکیبات می شود، آهنگ یا وزن آن کلمات است، مثلاً: صانعی که به قلم قدرت بر لوح فطرت نقش موجودات بنگاشت و بر صحیفه ایجاد به خامه ابداع و اختراع صورت آفرینش را نیرنگ زد، مبدعی که بدایع صنایع نامحشورش ردای قبول بر دوش عقول انداخت و به میامن ترکیب "کاف" و "نون" که مستجمع فنون حکم و مستلزم انواع نعم است، خلعت و لباس کرامت پیرایه وجود موجودات ساخت. (همان: ۴۸) بسیاری از لغات و ترکیباتی که برای سجع یا هم آهنگی جمله ها برگزیده شده اند، کاربرد کمی دارند، و آنهایی که به کار می روند، اغلب مخصوص آثار نثر فنی است که تعدادی از آنها ذیلاً آمده است:

رضاب، مُنْج، نحل، مُقرنس، ارباع، اصقاع، انحاء، ارجاء، عُصات، حُمات، کُمات، بلوچ، ولوج- قنو، صنو، تهور، تَمَر، اَمِن السَّرْب، صافی الشرب، فدام، فطام، اعطاف، ارداف.

استفاده از آیات قرآن و احادیث نبوی

خصوصیت دیگر به کارگیری آیات قرآن و احادیث نبوی و ضرب المثلهای عربی و فارسی و اشعار و سخنان حکیمانه است که در جای جای این کتاب دیده می شود، و نشانه ای از وسعت معلومات و نیروی حافظه و قدرت نویسندگی شرف الدین حسینی قزوینی است. استفاده

از این شیوه گاهی برای تأیید موضوع و گاهی به منظور اطالۀ کلام و کشاندن سخن از موضوعی به موضوع دیگری است که در صفحات اولیه کتاب بیشتر با آن رو به رو هستیم. مثلاً:

حکیمی که در لعاب مگسی حقیر فایده فیهِ شفاءٌ لِلنَّاسِ تعبیه ساخت، و در رضاب کرمی ضعیف سَرِ ثِیَابِ سُنْدُسٍ خُضِرٍ وَ اسْتَبْرَقٍ ودیعت نهاد، یکی را بر کران قصری مسدس طریق ادخار شمع و انگبین بنمود، و دیگری را در میان گنبد مقرنس صنعت نسج حریر و پرنیان بیاموخت.

نقش بند قدرتش در کارگاه کُنْ فَکَانَ چو گرفت از راه دانش کلک فطرت در بنان
از لعاب مُنِجٍ وَ نَحْلِ آوَرْدِ شَمْعٍ وَ انْجَبِینِ وز رُضَابِ کَرَمِ قَزِ دِیَا تَنِیدِ وَ پَرِنِیَانِ

قیومی که منشور نورستگان باغ وجود را، اعنی، کبودپوشان صوامع افلاک که به لمعه برق آنس من جانب الطور ناراً در تیه طلب و بیداء حیرت حیران مانده اند.

همه هستند سرگردان چوپرگار پدید آرنده خود را طلبکار
در آن گردش نه مستند و نه هشیار نه در خوابند زآن حالت نه بیدار
تو خوش خفته ویشان در ره او همی بوسند خاک درگه او

به توفیق اَنَا زینا السَّمَاءِ الدُّنْیَا بزینة الكواكب مُوشَّحٌ گردانید. (همان: ۴۹)

تلمیح به آیات قرآن: داعی لطفش چون به مظاهرت خلیل بنشست، عنان احراق از دست طبیعت سرکش در ربود، و ساعی احسانش چون به مساعدت کلیم برخاست لگام امساک بر سر آبِ مواج طوفان کرد:

چون نسیم عنایتش بوزید بر دل سالکان راه هُدی
نار نمرود شد بهار خلیل آب دریا وقایه موسی

(همان: ۴۹)

"خلیل" لقب حضرت ابراهیم (ع) است و مأخوذ است از آیه ۱۲۵ سوره نساء: "وَاتَّخَذَ اللَّهُ اِبْرَاهِيمَ خَلِيلاً" و "کلیم" لقب حضرت موسی (ع) است و بر گرفته از آیه ۱۶۴ سوره نساء: "وَكَلَّمْنَا اِبْرَاهِيمَ خَلِيلاً" و "کلیم" لقب حضرت موسی (ع) است و بر گرفته از آیه ۱۶۴ سوره نساء: "وَكَلَّمْنَا اِبْرَاهِيمَ خَلِيلاً"

الله موسی تکلیماً و معنی عبارت چنین است: وقتی که لطف خداوند به یاری و پشتیبانی ابراهیم (ع) آمد توان سوختن را از آتش گرفت و زمانی که موجبات حفظ یا نیکی خدا به یاری موسی (ع) آمد، بر آب مسلط شد چنان که موسی را غرق نکرد، این معنی به صورتی زیبا در شعر بعدش آمده است:

نار نمرود شد بهار خلیل آب دریا وقایه موسی

نمرود پادشاه معاصر حضرت ابراهیم (ع) است که دستور داد آن حضرت را به آتش افکنند و آتش بر ابراهیم (ع) سرد و سلامت شد که اشاره است به آیه ۶۹ سوره انبیا: قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا و سَلَامًا عَلَىٰ اِبْرَاهِيمَ.

مثال دیگر:

به زاری عند لیب از گل وفا جوی گل از گهواره چون عیسی سخن گوی

(همان: ۲۱۸)

که تلمیح است به "و یكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا وَ مِنَ الصَّالِحِينَ" (آل عمران: ۴۶) تضمین آیه قرآن:

جهان همواره بر یک حال نبود لَعَلَّ اللهُ یَحْدِثُ بَعْدَ ذَٰلِكَ

(حسینی قزوینی: ۱۱۰)

یا:

زهی شربت که در خون می زندگام به امید سقیه‌م ریهم جام

(همان: ۵۰)

گاهی در اقتباس و تضمین آیات و احادیث راه افراط در پیش گرفته و بسیاری از آیات را به عنوان مضافه‌ایه و یا صفت و در حکم یک کلمه به کار برده است:

حکمت "كُلُّ اِلٰنَا رَاجِعُونَ" چنان اقتضا کرد که چون نفس انسانی را لابد است یا فطرت اولی پیوست و روح قدسی را ناگزیر با مرکز اصلی رجوع کرد و ارباب معرفت را به جذبات روحانی از حضيض خطه تقلید به اوج فلک توحید رسانید و عالم معقول و محسوس را که

اشارت است به سر ستریهام آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم" در نظر سالکان محجّه تحقیق و زایران کعبه توفیق هویدا و روشن گردانید و غرایب ملک و بدایع ملکوت را بر دیده ارباب بصیرت به حکم اولم ينظروا فی ملکوت السموات و الارض عرض داد و جراید اعمال حسنات و سیئات هر کس را بر مصداق: و کُلِّ اِنْسَانٍ اَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِیْ غَنَقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقِيهِ مَنشُورًا" تمیمه وار در جیب انداخت تا در روز عرض اکبر که یوم تجدّ کُلُّ نَفْسٍ مَا عَمَلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَ مَا عَمَلَتْ مِنْ سَوْءٍ رَاضِيَةً وَ اَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ هَاوِيَةً" به مقام لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت و علیها ما اکتسبت واصل شود. (همان: ۵۱)

ضرب المثلهای عربی و احادیث هم در حکم مضاف الیه واقع می شود مانند: و سنت پدر که "مَنْ اَشْبَهَ اَبَاهُ فَمَا ظَلَمَ" در انتهاج مناهج غربت و غزلت نگاه داشتی. (همان: ۱۰۶) ... از سوء خاتمت و وخامت عاقبت ظلم که "الظُّلْمُ اَدْعَى شَيْءًا اِلَى تَغْيِيرِ نِعْمَةٍ عَاقِلَانِهِ بَازِ اِنْدِشِيد ... و از اشارت "اتَّقُوا دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ" خود را به تغافل موسوم نگرداند. (همان: ۱۵۹) ... فرزندان ایشان بر مصداق "فَأَبَوَاهُ يَهُودَانِهِ وَ يَنْصُرَانِهِ وَ يَمَجَّسَانِهِ" به تقلید بت پرستی آغاز نهادند و گفتند: هَوْلَاءِ شَفَعَاءُنَا عِنْدَ اللَّهِ (همان: ۱۹۹)

ارسال مثل:

خود را بیش از این به پختن سودای خام و عشوه و غرور و طمع محال در میدان هواجس ظنون مجنون وار هایم و سرگردان کردن، آب در هاون سودن و آهن سرد کوفتن است. (همان: ۲۹۰)

در تمثیت امور سیاسی بر مقتضای لیس من العدل سرعه العدل شتاب زدگی نماید. (همان: ۱۵۲)

بر مضمون "فی الصیف ضیعت اللبّن" به استدراک فایت، عمر ضایع کردن از مذهب حزم دور نماید. (همان: ۱۲۱)

استفاده از آثار دیگران

شرف الدین فضل الله حسینی قزوینی مؤلف کتاب المعجم فی آثار ملوک العجم در تألیف کتاب خویش از کتب بسیاری بهره گرفته است؛ در بعضی موارد نام صاحب اثر ذکر شده و در بسیاری از موارد از شاعر یا نویسنده ای که سخنش را آورده، هیچ یادی نکرده است؛ از جمله بهره گیری های مؤلف از آثار دیگران، مقدمه کتاب است که حدود بیست صفحه آن با مقدمه "المعجم فی معاییر اشعار العجم" یکی است، تنها تفاوت آن که بعضی صفحات جا به جا شده یا کلماتی کاسته و اضافه شده است و بعضی صفحات را بدون کم و زیاد نقل کرده است؛ کار دیگر وی آوردن اشعاری از شاعران عرب یا ایرانی است که به نام آنها اشاره ای نکرده و گاهی با پس و پیش کردن کلمات و افزودن اشعاری به دنبال شعر فردوسی یا سعدی و دیگران ... یا تغییر و تبدیل آنها شعر تازه ای پدید آورده است.

در بخش نثر هم عبارات، مفاهیم و مضامینی از دیگر کتب ادبی مانند نفثه المصدور، مرزبان نامه، کلیله و دمنه، جهانگشای جوینی و المعجم فی معاییر اشعار العجم و اشعاری از سعدی، فردوسی، نظامی، انوری، خاقانی، عثمان مختاری، سنایی، ... دیده می شود.

موضوع کتاب

کتاب المعجم فی آثار ملوک العجم در تاریخ ایران است و در آن شرح حال پادشاهان اساطیری و تاریخی از قدیمترین روزگار یعنی از کیومرث، هوشنگ و طهمورث ... تا انوشیروان دیده می شود. این کتاب شامل بیست و نه بخش است که پس از "افتتاح" و "ذکر سبب تألیف کتاب" قسمت تاریخی کتاب را با "ذکر پادشاهی کیومرث" آغاز می کند و بخش پایانی کتاب به "انوشروان" اختصاص یافته است. این کتاب را می توان از جمله کتب تاریخی شمرد که نویسنده بیش از توجه به گزارش مسایل تاریخی، به آرایش ظواهر کلام پرداخته است و مصداق این تعریف دکتر خطیبی در کتاب فن نثر است: "در بسیاری از نثرهای تاریخی شیوه اطناب به کار می رفت، چنان که گاه تاریخ نویس آرایش کلام را بیش از بیان معنی در نظر داشته، و در

هر مورد که سخن اقتضا می کرده است، تسلسل و توالی معنی را که در نثرهای تاریخی هدف اصلی است، از یاد برده و رشته کلام را به معنای شعری می پیوسته است چنان که نمونه های آن را در کتب تاریخی این عهد (قرنهای هفتم و هشتم) به کثرت می توان یافت. (خطیبی، ۱۳۶۶: ۳۶۶-۷)

معمولاً از تاریخ نویس انتظار می رود بیطرفی خود را در نوشتن حفظ کند اما مؤلف تاریخ "المعجم فی آثار ملوک العجم" تحت تأثیر اعتقادات خود گاهی در گزارش تاریخ از این قاعده سرباز می زند؛ برای اثبات این ادعا کافی است آنچه را درباره زردشت نوشته با سروده دقیقی مقایسه کنیم:

"آورده اند که زردشت مجوس در زمان او (گشتاسب) خروج کرد، و او شاگرد یکی از تلامذه ارمیا بود - علیه السلام - چون مدتی خدمت او کرد و از کلمات او بعضی به تلقف یاد گرفت و آن را به عبارت نیکو ایراد نمود، از سر خذلان عنان به دست شیطان داد و دعوی اخبار از مغیبات کردو در دیگ دماغ سودای بیهوده پخت و در اثنای آن حال به خیانتی موسوم شد و در ستر ظلام شب، دواسبه، سه منزل یکی کرد، و چنان بگریخت که خورشید سایه او ندید و باد گرد او نشکافت تا به طرف آذربایجان افتاد و آنجا بنیاد دعوت نهاد و چون خلق محب فتن اند که هنوز انگور حوادث غوره است که سر عربده مستان دارند، جمعی بر او گرد آمدند و گفت: من پیغامبرم و روح القدس مرا بر کشف اسرار غیب خبر می دهد و از حضرت یزدان وحی و پیغام به من می آورد، و چون این سخن شایع شد و ذکر او در افواه افتاد، و صفت کتاب "زند" بر زبانها مذکور گشت و در حضرت گشتاسب ستایش آن مکرر شد، رغبت به صحبت زردشت نمود، و تیمن به ملاقات او غنیمتی بزرگ شناخت و از حدود بلخ با عددی و عدتی تمام روی به جانب او نهاد و چون کار از غیبت به حضور کشید، چنان که مغناطیس به قوت جاذبه آهن را جذب کند، گشتاسب را ربوده خود کرد، و تابع دین و ملت او شد، و به مدارست و مذاکرت کتاب "زند و پازند" اشتغال نمود و فرمود تا دوازده هزار پوست گاو را دباغت کردند و آن را بر مثال رق آهو مرز گردانیدند، و ترهات و مزخرفات طبع جامد و خاطر خامد آن مردود مخذول

به زر و سیم محلول بر آن اوراق که مستحقّ احراق بود، الحاق کردند و گشتاسب چون به اصطخر مراجعت کرد، بفرمود تا دخمه ای ساختند و کتاب "زند" را به تعظیمی تمام آنجا بنهاد و گروهی را به محافظت آن برگماشت و عوام را از تعلیم آن نهی کرد و خواص را بر حفظ و مذاکرات آن ترغیب نمود و هر که در آن طعنی یا قدحی کرد، او را در عقابین عقوبت کشید تا چنان شد که خلیق به یکبار در عهد دولت او دین مجوس گرفتند و احکام آن را گردن نهادند و در گرداب کفر و لجه ضلالت غرقه شدند و روی شستن به بول چهار پایان و جمع آمدن با مادران و خواهران از قبیل مفروضات و مسنونات شمردند و این چند کلمه از مخترعات رأی تیره و ضمیر مکدر آن مَطْعُونِ ملعون است که: حقّ - عزّ و علا - مدتی دراز تنها بود و چون زمانی به تنهایی او مداد یافت، از طول مدّت وحدت ملول شد و از ضجرت در آن فکرت ابلیس موجود شد، چون هیأتی زشت و هیکلی نفور داشت، از کدورت صورت او نفرت گرفت و خواست که او را قهر کند ناچار بگریخت و مردود شد - تعالی عما یقول الظالمون غلواً کبیراً. (حسینی قزوینی: ۳۶۶)

سخن دقیقی که منبعث از اعتقاد او نسبت به زرتشت است، در شاهنامه چنین نقل شده:

چو یکچند سالان بر آمدبرین	درختی پدید آمد اندرزمین
درایوان گشتاسب بر سوی کاخ	درختی گشن بود بسیار شاخ
همه برگ وی پسند و بارش خرد	کسی کو خرد پروردکی مرد
خجسته پی و نام او زردهشت	که آهرمن بدکنش را بکشت
به شاه جهان گفت پیغمبرم	ترا سوی یزدان همی رهبرم
جهان آفرین گفت پذیر دین	نگه کن بر این آسمان و زمین
که بی خاک و آبش برآورده ام	نگه کن بدو تاش چون کرده ام
نگر تا تواند چنین کرد کس	مگر من که هستم جهاندار و بس
گراید و نک دانی که من کردم	این مرا خواند بایدجهان آفرین
زگوینده پذیر به دین اوی	بیاموز از اوراه و آیین اوی

نگر تا چه گوید، بر آن کار کن
 خردبرگزین، این جهان خوارکن
 بیاموز آیین و دین بهی
 که بی دین ناخوب باشدمهی
 چو بشنید از او شاه به دین به
 پذیرفت ازو راه و آیین به
 (فردوسی، ۱۹۷۱ م: ج ۹)

ویژگی های دستوری:

در این کتاب کهنگی هایی یافت می شود که تحت تأثیر آثار گذشتگان نوشته شده است:

۱- آوردن فعل مفرد به جای فعل جمع با وجود قرینه لفظی

سلوک جاده عقوق و اهمال جانب حقوق را التزام نمودندو سر از خط فرمان و گردن از ربهٔ پیمان بتافتند، و کلی همت و نهمت بر ابطال حق ولی نعمت مصروف داشت (حسینی قزوینی: ۹۲)

مثال دیگر: در حث و تحریص ایشان و قیام نمودن به احتشاد لشکر و استعداد عدت و آلت حرب مبالغت نمودند و فصلی بر آن سیاق مبنی از وفا و وفاق پیرداخت. (همان: ۹۳) "پیرداخت" به جای "پیرداختند".

یزد جرد بفرمود تا خداوندان علم نجوم زایجهٔ طالع او بنهادند و در مواضع کواکب و وجود و دلایل آن نظر کرد" (همان: ۲۹۲) "نظر کرد" به جای "نظر کردند".

۲- "ی" استمراری

هرمزبن نرسی بر ضعفای رعایا بیخشودی و در ترازوی همت او خاک و زر و یاقوت و حجر یکسان بودی، و طالع او با عمارت موافقتی داشت، بر هر خراب که همت مصروف کردی، آبادان شدی و بر هر زمین بایر که بگذشتی از اثر کفایت او معمور گشتی (همان: ۲۸۱)
 مثال دیگر: مال پاشیدی و گنج بخشیدی، و از فقر نیندیشیدی. (همان: ۳۰۸)

۳- "ی" بیان خواب

او را به سبب آن ذوالقرنین خواندند که شبی آفتاب را در خواب دید مثال اسبی که زیر ران کشیده و بر پشت او سوار شده و هر دو پای گرد او در آورده و از قیروان به قاف شتافتی و از خاور به باختر تاختی:

چنان دید یک شب سکندر به خواب که در زیر ران داشتی آفتاب
بر او آلت جنگ می ساختی زایران به توران همی تاخت
(همان: ۲۴۵)

۴- ساختن فعل از اسم:

می شانند: به معنی شانه می کند در این شعر:
جهان به آب وفا روی عدل می شوید فلک به دست ظفر جعد ملک می شانند
(همان: ۱۰۰)

۵- ساختن صفات مرکب از اسم و بن فعل:

عنان باد پای خاک نورد آب سیر آتش نعل فرو گذاشت. (همان: ۱۰۳)
که در این عبارت، "باد پای" دو اسم، "خاک نورد" اسم و بن فعل، "آب سیر" دو اسم و "آتش فعل" دو اسم است که با افزودن اجزایی به عناصر اربعه صفت مرکب ساخته است و همه دلالت بر سرعت اسب دارد.

۶- آوردن صفت های طولانی:

گاهی به دنبال اسم صفتی می آید که یک کلمه نیست بلکه چند جمله و گاهی چند بیت است، مانند مثال زیر که برای "باره" سه بیت شعر را در حکم صفت آورده است:

طهمورث به نفس خویش "کَاللَّيْثِ الصَّائِلِ وَ التَّمْسَاحِ الْهَائِلِ" بر باره
رسنده تر ز قضای و رونده تر ز خیال جهنده تر ز جها و رونده تر ز مثل
به گام او به گه پویه صعب گشته ذلول به پای او به گه سیر سهل گشته جبل

به شبِ چو گامِ زندِ دست او بُودِ اعصم وگر به روزِ زند، پای او بُودِ ارجل
در صفِ معرکه بایستاد.

(همان: ۱۰۵)

۷- آوردن مضاف الیه طولانی:

روزی چند بر عزیمتِ تطوافِ گردِ اطرافِ برآی، و چون مردانِ مُجَدَّ منطقه
عَلَى السَّعَى فِى طَلَبِ الْمَعَالِى وَ لَيْسَ عَلَى ادْرَاكِ النَّجَاحِ
بر میانِ جانِ بند. (همان: ۱۴) که شعر، مضاف الیه "منطقه" است.

۸- آوردن فعل لازم به جای متعدی:

بردم از آن سوی فلکِ رخت و پخت ماندم از این سوی جهانِ خانِ مان
(همان: ۷۵)

که فعل "ماندم" به جای "گذاشتم" به کار رفته است.

۹- آوردن اتباع:

در شعر فوق که "رخت و پخت" و "خان و مان" جزو اتباع اند.

نکات بلاغی در کتاب المعجم فی آثار ملوک العجم:

در این کتاب همانند دیگر کتب نثر فنی در تألیف کلام ابتدا به کلمات مترادف یا متوازی بر می‌خوریم که به منظور سجع یا ترصیع وارد جمله شده اند، سپس برای آرایش کلام، به صورت های مختلف با استفاده از تشبیهات و تمثیلات و استعارات گوناگون بیان می‌شوند. پربسامدترین صنعت سجع است و در این کتاب هر سه نوع سجع را می‌بینیم:

۱- **سجع متوازی:** مبدعی که بدایع صنایع نامحشورش ردای قبول بر دوش عقول انداخت.

(همان: ۴۸)

۲- **سجع مطرف:** کیست که ... در حلقهٔ مدور از لعل ناب و یاقوت مذاب سی و دو دانه

در خوشاب ودیعت نهاد. (همان: ۵۰)

۳- **سجع متوازن:** به نور علم و معرفت و وفور توفیق و هدایت ایشان بیضه ادیان و ملل و

حوزه شرایع و نحل آراسته است. (همان: ۵۲)

توصیح: در کنج خانه نشستن و درها بر خود بستن شیوه عجایزاست و ارامل نه پیشه اکابر و

افاضل. (همان: ۶۶)

یا: نطفه مهین به سیاحت فرزند بهین گردد، و قطره ضعیف به سیاحت گوهر لطیف شود.

(همان: ۶۷)

سجع و توصیح: چون برق خاطف و ریح عاصف سهول و هضاب و سهوب و شعاب آن مسافت

در نوشت. (همان: ۱۹۱)

شعر مسجع:

غضنفر جوش، گردون کوش، آهن پوش خارا کن مصاف اندوز جنگ افروز اعداسوز شیرافکن

(همان: ۱۹۱)

جناس نام:

طور ایام صبی کز طور گرانتراست بگذشت (همان: ۲۵۷)

بهرام که او گور گرفتی همه سال ای نادره بین که گور بهرام گرفت

(همان: ۴۶۰)

جناس ناقص:

از نهیب تیغ و سهم تیر و ترس و ترس شاه چون گمان بردند کز هر سو سپاهی شد روان

(همان: ۱۱۷)

جناس زاید:

قارن مقارن این حال در صف معرکه و قلب نبردگاه راند (همان: ۲۷۹)

گر چه هر دو به جبلت سنگ اند فرق باشد ز منا تا به منات

(همان: ۳۹۰)

جناس مرگب:

هر دُرّ و مرجان که ثَمَنِ ثَمَنِ هر یک دو مرجان است که از درج حافظه در دامن جان ریخت (همان: ۶۸) تنها با تنها دستبردی نمود (همان: ۲۸۵)

علاوه بر این از انواع جناس مطرف، خطّ، مضارع یا لاحق، لفظ، قلب و مکرر در صفحات مختلف کتاب یافت می شود که در بخش توضیحات به یکایک آنها اشاره کرده ام.

بهره گیری از اصطلاحات عددی و بازی با آنها:

نویسنده المعجم فی آثار ملوک المعجم گاهی برای بیان غرض خود به ترتیب صفات شمارشی را همراه موصوف ها می آورد که به نظر می رسد می خواهد هنری عرضه دارد، که در کتب بلاغی در این خصوص تعریفی نیافتیم. به این نمونه توجه کنید:

ناگاه یک دو تن از آن سه چهار دیو خونخوار سوی آن شاه جهاندار شتافتند و سبک پنج شش سنگ گران بر سر شهریار هفت اقلیم زدند تا طاووس روح و سیمرغ جانس از بالای قصر هشت بهشت و کنگره کبریای تُه آسمان در سلک آن ده مرد که به عشره مبشره موصوف اند منتظم شد. (همان: ۱۰۷)

مثال دیگر:

روزی سه چار پنج که در ششدرجهات از هفت عضو بسته این هشت منظم
 جهدی کنم مگر دل گمراه خویش را در حلقه ارادت اهل دل آورم

(همان: ۳۵۹)

در زمینه تشبیه هم نمونه هایی از تشبیه محسوس به محسوس و تشبیه معقول به محسوس، و تشبیه معقول به معقول یافت می شود. نویسنده در مورد تشبیه متعدد، مفرد و مرکب و تفضیل بیشتر از شعر شاعران عرب استفاده کرده است که نیازی به نقل آنها نیست. مراعات نظیر، استعاره، تشخیص، طباق، تلمیح، اقتباس، ارسال مثل، تصحیف، مبالغه و اغراق و ابداع هم

از جمله صنایع بدیعی است که نمونه های فراوانی در این کتاب دارد اما برای جلوگیری از اطالة کلام به همین اشاره ها بسنده شد.

نتیجه

کتاب المعجم فی آثار ملوک العجم از نظر ادبی، کتابی ارزنده و در خور مطالعه و استفاده ادباست. در آن علاوه بر مطالب تاریخی، نکات ادبی و اخلاقی و اعتقادی یافت می شود. نمونه هایی از یکایک آرایه های ادبی در آن دیده می شود؛ مباحث دستوری کهن را می توان در آن جستجو کرد و مهمتر از همه مخزنی است از لغات و اصطلاحات مترادف و مهجور که در بسیاری از فرهنگ های فارسی دیده نمی شود. مطالعه اشعار و عبارات عربی و آیات و احادیث مندرج در این کتاب خواننده را بهتر در فهم آثار مشابه یاری می کند. امید است همچنان که این کتاب قبلاً به عنوان کتاب درسی مطرح بوده است، حالا هم عنوان کتاب درسی به خود بگیرد.

منابع

- ۱- بهار، محمد تقی (۱۳۴۹) *سبک شناسی*. (دوره سه جلدی). چاپ سوم. تهران: کتابهای پرستو وابسته به انتشارات امیرکبیر.
- ۲- حسینی قزوینی، شرف الدین (بی تا) *المعجم فی آثار ملوک المعجم*. تصحیح محمد اسماعیل حنفی. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- ۳- خطیبی، حسین (۱۳۶۶) *فن نثر در ادب پارسی*. تهران: انتشارات زوار.
- ۴- صفا، ذبیح ا... (۱۳۳۹) *تاریخ ادبیات در ایران*. چاپ سوم. تهران: انتشارات ابن سینا.
- ۵- معین، محمد (۱۳۴۵) *فرهنگ فارسی*. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۶- فردوسی، ابوالقاسم (۱۹۷۱) *شاهنامه*. (چاپ مسکو). ۹ جلد. اداره انتشارات دانش.

